

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت ابی یزید عطار

بحث در روایاتی بود که قائلین به لزوم «ستر وجه و کفین» به آنها استدلال کرده بودند. ما عرض کردیم که البته در بحث از آیات الاحکام خیلی نمی‌خواهیم به ابعاد جزئی فقهی پردازیم اما چون این بحث يك بحث مهم و مورد ابتلائی هست خواستیم روایاتش را بررسی کنیم. تا بحال روایاتی را که قائلین بر لزوم ستر «وجه و کفین» مورد استدلال قرار داده بودند ملاحظه فرمودید که اینها قابل مناقشه بود. عرض شد که ما باشیم و آیه شریفه به ضمیمه روایات دیگر به خوبی استفاده می‌کنیم که «وجه و کفین» مستثنی است. روایات نظر را «النظر سهم من سهام ابليس» که در جلسات قبل بیان کردیم و جواب دادیم عمده این بود که اطلاق این روایات را ما بهم بزنی و اگر اطلاق بهم خورد دیگر قابلیت استدلال را ندارد. ما عمدتاً از راه قرینه مناسبت حکم و موضوع یا مسئله قدر متیقین وارد شدیم.

بیان مرحوم محقق خوئی (ره)

اما يك تعبیری را مرحوم محقق خوئی (قدس سره) در شرح عروه^[1] دارند که می‌فرمایند: این روایات و کلاً روایاتی که می‌گوید: النظر سهم من سهام ابليس - یا می‌گوید - زنا العين النظر - که نظر عنوان زناي عین را دارد. خود ایشان با این که قائل به لزوم ستر وجه و کفین هستند می‌فرمایند این روایات قابلیت استدلال را ندارند.

صرف نظر از اینکه این روایات نظر، غالباً از جهت سند اشکال دارد اما می‌فرمایند با قطع نظر از اشکال سندی خود این روایات قابلیت استدلال را ندارد. چرا؟ تعبیری که دارد، می‌فرمایند: «فان التعبير بانه سهم من سهام ابليس لا ينسجم الا مع كون الناظر في مقام الریبه» فقط مناسبت دارد که ناظر در مقام ریبه یا در مقام لذت باشد «فانه في هذه الحالة قد لا يتمكن الانسان من السيطرة على نفسه» در این حالت گاهی انسان تمکن بر اینکه خودداری کند ندارد «فیعق في الزنا و قد يتمكن من كف نفسه و منعها من المحرمات فینجو من ذلك» آن وقت می‌فرمایند این که در روایات ائمه طاهرين نظر را تشبیه کردند به تیر برای این است که تیر «قد یصیب و قد لا یصیب» تیر گاهی اوقات به هدف اصابت می‌کند و گاهی اوقات هم اصابت نمی‌کند «و حیثئذ یصح تمثیله بالسهم فانه قد یصیب الهدف و قد یخطئ و اما اذا لم یکن فی مقام الریبه فهو غیر مصیب دائماً فلا یتلائم مع تشبیه بالسهم» تلائم با تشبیه سهم ندارد.

ما در اصل مطلب که مشترك هستیم و فرمایش ایشان مورد قبول است. یعنی کلمه «نظر» در این روایات را باید حمل کرد بر نظر شهوانی، نظر عن شهوة و لذة، نظر عن ریبة.

منتهی نقطه تأمل ما در فرمایش ایشان، استظهاری است که ایشان از این تشبیه فرموده اند؛ فرمودند: که نظر سهم من سهام ابلیس، سهم گاهی به هدف می‌خورد و گاهی نمی‌خورد، آنی که به هدف اصلاً اصابه نمی‌کند نظر غیر شهوانی است. اگر کسی نظر غیر شهوانی داشته باشد هیچ وقت لغزش پیدا نمی‌کند و گرفتار زنا نمی‌شود. اما اگر نظر، نظر شهوانی شد «قد یصیب و قد لا یصیب» ممکن است بلغزد و در زنا واقع بشود، ممکن است با وجود نظر شهوانی خودش را حفظ کند و در زنا واقع نشود.

فقط همین مقدار یعنی ما نمی‌توانیم استفاده کنیم که امام (ع) از تشبیه به سهم این جهت را در نظر داشته‌اند؛ که سهم قد یصیب و قد لا یصیب؛ نه ممکن است کسی بگوید تیر از زمانی که رها می‌شود تا زمانی که به هدف می‌خورد خیلی فاصله کم است، خصوصیت سهم اینطور است. حالا چه در سهم‌های قدیم مثل تیر و کمان و چه در این تیرهای جدید، از زمانی که شلیک می‌شود و به هدف می‌خورد گاهی اوقات کمتر از ثانیه هست.

امام (ع) می‌خواهند بفرمایند نظر شهوانی انسان را زود به زنا می‌اندازد؛ اینطور نیست که قد یصیب و قد لا یصیب. نظر شهوانی انسان را گرفتار می‌کند حالا این وجه تشبیه اصلاً ممکن است این باشد، نه اینکه قد یصیب و قد لا یصیب تا بعد بگوییم آنی که اصلاً یصیب نیست نظر غیر شهوانی است و آنی که یصیب نظر شهوانی است، به نظر ما این جهت را نمی‌شود استفاده کرد. اما کلی می‌گوییم آنچه که با سهم ابلیس تناسب دارد نظر شهوانی است، مطلق نظر با سهم ابلیس تناسبی ندارد، قرینه مناسبت حکم و موضوع به خوبی این روایات را برای ما روشن می‌کند علاوه بر این که این روایات سندش سند درستی نیست. البته می‌شود در این روایات کسی تواتر اجمالی یا تواتر معنوی را ادعا بکند.

روایت مرأة خثعمیه

این روایت بیشتر در کتب عامه مثل کنز العمال (جلد سوم، حدیث 797) ذکر شده است. و در کتب چون مستدرک مرحوم حاجی نوری و بحار نیز آمده است. این روایت نقل‌های مختلفی هم دارد، معروف به روایت مرأة خثعمیه است.

مرحوم آقای حکیم این روایت را نقل می‌کند که بعضی از کسانی که قائل هستند به این که ستر وجه و کفین لازم است به این روایت خثعمیه تمسک کرده‌اند. ناقل و راوی ابن عباس است.

عرض کردم روایت در کتب شیعه نیامده است الا در مستدرک (جلد 14، باب 81، ابواب مقدمات نکاح، حدیث 7) البته در بعضی از کتب نوشته شده است که این روایت در بعضی از نسخ فقه الرضا آمده است، می‌دانید که محققین قائل هستند به اینکه نسبت دادن کتاب فقه الرضا به امام هشتم (ع) نسبت درستی نیست. در روایت این چنین دارد :

أن المرأة الخثعمية أتت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) بمنى في حجة الوداع تستفتيه، و كان الفضل بن العباس رديف رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فأخذ ينظر إليها و تنظر إليه، فصرف رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وجهه الفضل عنها، و قال: رجل شاب و امرأة شابة، أخاف أن يدخل الشيطان بينهما.

یعنی زنی از حضرت سؤال می‌کرد. البته در بعضی از نقل‌ها دارد که يك مرد اعرابی که خثعمیه خواهر او بود، هردو آمدند پیش پیامبر. فضل بن عباس هم کنار پیامبر نشسته بود آن مرد اعرابی سؤال می‌کرد «و كان الفضل بن العباس رديف رسول الله»

یعنی کنارش و در جنب پیامبر نشسته بود «فاخذ ينظر اليها» حالا آن مرد اعرابی داشت سؤال می‌کرد یا خود این زن، نقل مختلف است، از پیامبر سؤال می‌کرد، فضل بن عباس نگاه می‌کرد به این زن «و تنظر اليه» این زن هم به فضل بن عباس نگاه کرد، «فصرف رسول الله وجه الفضل عنها» پیامبر دید که فضل بن عباس دارد نگاه می‌کند با دستش جلوی صورت او را گرفت یا صورت او را برگرداند «و قال رجل شاب و امرأة شابه» تو جوانی این زن هم جوان است «اخاف ان يدخل الشيطان بينهما» روایت خیلی عجیب است که این روایت از روایاتی است که هم قائل به لزوم ستر وجه و کفین به آن استدلال کرده اند و هم قائلین به جواز ابداء وجه و کفین به آن استدلال کرده‌اند.

آنهایی که قائل هستند به ستر وجه و کفین می‌گویند پیامبر جلوی چشم فضل بن عباس را گرفت یعنی نظر جایز نیست، معنایش این است که نظر به وجه خثعمیه جایز نبوده و این فضل بن عباس داشته نظر می‌کرده. پس معلوم می‌شود که اگر جایز بود فضل بن عباس داشت نگاه می‌کرد به وجهش هم نگاه می‌کرد نباید پیامبر (ص) مانع از نظر فضل بن عباس بشود.

اشکال به روایت

ان قلت این است که این روایت از محل استدلال برای مانحن فیه خارج است؛ برای اینکه در ذیل روایت دارد «اخاف ان يدخل الشيطان بينهما» یعنی پیامبر احساس کردند که بین این دو نفر الان دارد شیطان وارد می‌شود و ممکن است به گناه بیافتند؛ یعنی برای پیامبر محرز شد بین فضل و آن خثعمیه خوف وقوع در فتنه و در حرام است. روی این حساب بوده که جلوی چشم‌های ابن عباس را گرفتند (در بعضی از نقل‌ها دارد «صرف وجهه» صورتش را برگرداندند) در بعضی از نقل‌ها دارد با دست جلوی چشم‌های ابن عباس را گرفتند، ذیل روایت فرموده: «رجل شاب و امرأة شابه اخاف ان يدخل الشيطان بينهما» یعنی مورد جای بوده خوف وقوع در حرام بوده پیامبر جلوگیری کرده است، در حالی که محل بحث ما جایی است که مسئله خوف وقوع در حرام نباشد، یعنی محل بحث در آنجایی است که نزاع مشهور که معرکه آراء است در (وجه و کفین) این است که آیا نظر کردن من دون ريبه و شهوة به وجه و کفین جایز است یا نه؟ اما آنجایی که مع شهوة و ريبه است یعنی آنجای که خوف وقوع در حرام است اینجا همه فقهاء می‌گویند نظر کردن جایز نیست.

جواب اشکال در بیان فخر المحققین

مرحوم فخر المحققین در کتاب ایضاح^[2] از این اشکال جواب داده است و فرموده: ما اگر «خوف» در این ذیل روایت را به «خوف» شخصی معنا کنیم، این اشکال وارد است. «اخاف ان يدخل الشيطان بينهما» یعنی در این مورد بالخصوص خوف وقوع در حرام است اشکال وارد است. اما اگر گفتیم این «خوف» خوف نوعی است، یعنی نظر در بین نوع مرد جوان و زن جوان موجب وقوع در فتنه است. غیر از ائمه معصومین (ع) غیر از اولیاء طاهرین همه نوعاً مسئله ی خوف وقوع در فتنه درشان وجود دارد. و اگر «خوف» را در اینجا خوف نوعی معنا کردیم اشکالی ندارد، نتیجه این می‌شود نظر به وجه و کفین ولو این که این شخص نظر به ريبه و شهوة ندارد اما چون نوعاً مظنه وقوع در حرام است و خوف نوعی وجود دارد، این اشکالی ندارد.

اشکالات حضرت استاد بر بیان فخر المحققین

به نظر ما در اینجا این بیان فخر المحققین چند اشکال دارد.

اشکال اول: بر خلاف ظاهر روایت است، روایت می‌گوید: «اخاف ان يدخل الشيطان بينهما»، بینهما یعنی خصوص این دو

نفر؛ در این قضیه در این واقعه مشخصه معین. روایت ظهور در خوف شخصی دارد. بنابر این، این بیان فخر المحققین که گفته مراد خوف شخصی نیست و مراد خوف نوعی است این بر خلاف ظاهر روایت است.

اشکال دوم: اگر پیامبر واقعاً علم داشت به این که این دو نفر در حرام واقع نمی‌شوند باز هم این کار را انجام می‌دادند یانه؟ روی این که ما روایت را به خوف نوعی معنا کنیم باید بگوییم بلی، چون ملاک این دو نفر نیستند، اگر روایت را به خوف نوعی معنا کنیم باید بگوییم پیامبر ولو علم پیدا می‌کرد که این دو نفر در حرام نمی‌افتند، چون ملاک خوف نوعی است باز باید جلوی اینها را بگیرد؛ اما معلوم می‌شود که نه این که جلوی اینها را گرفته خوف شخصی بوده، اگر واقعاً نسبت به این دو نفر علم داشت که در حرام قرار نمی‌گیرند این کار را انجام نمی‌داد.

لذا روشن است یعنی آنی که ظاهر روایت است این است که «خوف» خوف شخصی است. و اگر «خوف» خوف شخصی بود روایت بدرد استدلال نمی‌خورد؛ چون محل نزاع ما در نظر من دون خوف است، نظر من دون لذة است، نظر من دون شهوة است. اگر مع خوف، مع لذة و ربه باشد آنجا دیگر از محل نزاع خارج می‌شود، پس نمی‌شود به این روایت استدلال کرد. اما عرض کردم از آن طرف هم برخی از فقهاء مثل مرحوم شهید (در کتاب مسالک) بر جواز نظر به وجه و کفین به این روایت استدلال کرده‌اند. این هم دو مطلب دارد:

مطلب اول این است که پیامبر چطور متوجه شد فضل بن عباس دارد به این زن نگاه می‌کند؟ معلوم می‌شود خود پیامبر نگاه می‌کرده زن را؛ چون در روایت دارد پیامبر دید فضل دارد نگاه می‌کند و زن هم دارد به او نگاه می‌کند پس معلوم می‌شود خود پیامبر نظر به وجه زن فرموده است. اگر نظر نکند، کسی که ببیند نمی‌فهمد که این دو نفر باهم نگاه می‌کنند یانه؛ اگر نظرش فقط به فضل بن عباس بود فضل بن عباس دارد نگاه می‌کند از کجا روشن که دارد به وجه این خثعمیه نگاه می‌کند؟ پیامبر دیدند فضل دارد نگاه می‌کند، نگاه کرد دید خثعمیه هم دارد به فضل نگاه می‌کند، هر دو دارند به هم نگاه می‌کنند، از این روشن می‌شود که پیامبر به خود خثعمیه نگاه کرده است.

پس معلوم می‌شود نظر به وجه اشکالی ندارد، اگر اشکال داشت که پیامبر این کار را انجام نمی‌داد. آیا افرادی مثل شهید که استدلال کردند به این روایت بر جواز نظر به وجه و کفین دلیلشان این است که پس پیامبر به وجه خثعمیه نگاه کرده است.

به نظر ما این حرف درست نیست، چرا؟ برای اینکه عادتاً انسان وقتی مرد را ببیند همین مقدار متوجه می‌شود که این دارد به زن نگاه می‌کند یانه؟ يك طرف را هم ببیند کافی است. بفرمایید در روایت دارد «و تنظر الیه»، ممکن است پیامبر تصادفاً نگاهشان افتاده، دیدند خثعمیه هم دارد نگاه می‌کند! نه عن عمد و عن قصد، و آنی که محل بحث است عن عمد و عن قصد است. عرض کردم به قرینه می‌شود فهمید وقتی انسان ببیند کسی دارد يك جای را نگاه می‌کند از نگاه به چشم او حتی می‌فهمد که او هم به این نگاه می‌کند یانه؟ لازم نیست که حتماً به خود او هم نگاه بکند.

مطلب دوم: این است که بالاخره معلوم می‌شود که خثعمیه وجهش مکشوف بوده، اگر وجهش مکشوف نبود که فضل بن عباس نگاه نمی‌کرد، و این قضیه رخ نمی‌داد و معلوم می‌شود وجه و کفین کشفش در زمان پیامبر جایز بوده!

جواب مطلب این است که قضیه مربوط به منی است، در حجة الوداع است وقتی مربوط به این هست در حال احرام بوده، در حال احرام خصوصیت خاصی وجود دارد که زن صورتش باید مکشوف باشد، صورت زن در حال احرام باید مکشوف باشد و آن دلیل بالخصوص دارد.

اگر کسی بگوید ممکن است کسی در عرفات بوده اما معلوم نیست محرم باشد، اینطور نیست که هر زنی مخصوصاً دارد يك اعرابی و اختش آمد پیش پیامبر سؤالاتی هم کردند از پیامبر، ندارد که اینها محرم هم بودند بلکه این احتمال وجود دارد که محرم بودنش معلوم نیست، اگر این باشد آن وقت نتیجه می‌گیریم همین که زن خثعمیه وجهش باز بوده و پیامبر هم نهی از او نکرده این خودش قرینه می‌شود بر جواز نظر به وجه و کفین و مکشوف بودن وجه و کفین.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] الخامس: الأخبار الدالة على أنَّ النظر إلى الأجنبية «سهم من سهام إبليس» و أنه «زنا العين» و ما شاكله. لكن الظاهر أنَّ هذه الطائفة مما لا يصح الاستدلال بها على حرمة النظر المجرد، فإنَّ التعبير بأنَّه «سهم من سهام إبليس» لا ينسجم إلَّا مع كون الناظر في مقام الريبة، فإنه في هذه الحالة قد لا يتمكن الإنسان من السيطرة على نفسه فيقع في الزنا، و قد يتمكن من كف نفسه و منعها من المحرمات فينجو من ذلك، و حينئذ يصح تمثيله بالسهم فإنه قد يصيب الهدف و قد يخطئ. و أما إذا لم يكن في مقام الريبة فهو غير مصيب دائماً، فلا يتلاءم مع تشبيهه بالسهم.

و كذا الحال فيما دل على أنَّه زنا العين، فإنه و مع غرض النظر عن سنده ظاهر في كون الناظر في مقام التلذذ لا مطلقاً، كما يظهر ذلك من قوله: «فإنَّ لكل عضو زنا و زنا العين النظر». فإنَّ من الواضح أنَّ زنا العين هو النظر متلذذاً كما هو الحال في زنا سائر الأعضاء لا النظر المجرد.

و المتحصل من جميع ما تقدّم: أنه لا مجال لاستثناء الوجه و الكفين من حرمة النظر إلى الأجنبية، فإنه لا دليل على ذلك بل الدليل على خلافه، كما عرفت. (موسوعة الإمام الخوئي، ج32، ص: 49)

[2] (لا يقال) لا دلالة فيه لانه عليه السلام صرح بخوف الفتنة و لا شك في تحريمه معه و المدعى عدم الخوف (لأننا) نقول علل بشبابها و هو مظنة الشهوة و خوف الشيطان و هو لازم لعدم العصمة في مثلها ثم الكلام هنا في صور خمس (ألف) الطفل الذي لم يظهر على عورات النساء أي الذي لم يبلغ مبلغاً يحكى ما يرى و حضوره كغيبته لا حجاب منه و لا يجب عليهن الاستتار عنه لقوله تعالى أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ «1» و لو بلغ هذا المبلغ فان لم يكن فيه ثوران شهوة أو تشوّق احتمال جواز نظره كما ينظر الرجل الى محارمه كما ان له الدخول من غير استئذان إلا في الأوقات الثلاثة. (إيضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، ج3، ص: 6)